



سُلَیْمَانِیَّ  
بنیاد مطهر و نشر آثار شهید سید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

گفته بودند بیا آقا کارت دارد.  
خبر نداشت چه شده . دم در  
بیت گفتند لباس نظامی ات  
کو ؟ برو با لباس نظامی بیا ...  
قبول کرد . رفت و وقتی خدمت  
آقای رسید . همه صلوات  
فرستادند . با دستهای رهبرش  
مدال فتح روی سینه اش  
نشسته بود.

قالوا ، «تعال يا سيدي ، لدية  
بطاقة.» لم يكن يعرف ما حدث.  
قالوا في المنزل: أين زيك  
العسكري؟ اذهب تعال بملابس  
عسكرية ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سيده. أرسلوا  
جميعهم صلاة، بيد قائده وسام  
النصر يجلس على صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
master's service arrived.  
They all sent Salawat.  
With the hands of his  
leader, the medal of  
victory was sitting on his  
chest.





این گره ابروها ... این چین  
نشسته بر پیشانی ... قوسی  
و انحنایی دارد که در باشکوه  
ترین بناهای معماری جهان  
نمیشود لنگه اش را پیدا کرد  
... این اخمی که برخاسته از  
تمرکز و دقت ... این بیسیم  
نیست در دستان او ... هدهدی  
است اهلی که خشمی مقدس  
یا دلشوره ای مومنانه را بر بال  
خود نشانده و به گوش اهلیش  
می رساند. مکتبت که سلیمانی  
باشد جهان قالیچه ای ست  
زیرپایت ...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملاطس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة، بید قائده وسام  
النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his





خدا می داند وقتی پیرزنهای  
سوری و لبنانی و عراقی را که  
آواره بودند را می دیده یاد  
روستای خودش افتاده در  
قنات ملک ... خدا می داند  
وسط عملیات چقدر دلش برای  
بوی دستهای مادرش تنگ  
شده ... تو فکر کن چه بطن و  
باوری داشته این پیرزن ساده ی  
کوهستان نشین که از دامنش  
مردی پالیدن گرفته که کاپوس  
همه ی طاغوتهای جهان است  
...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملاطس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة. بيد قائده وسام  
التنصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
masters service arrived.





سَلَامَتُ قَا  
بنیاد مطهر و شرف آرا شهید شهید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

بزرگترین نویسنده های جهان  
شیعه را صدا کنید این عکس  
را بنویسند، روایت کنند ...  
شرح کنند ... گاهی کلمه ها  
پوک و تهی می شوند . نوک  
انگشتهایت سوزن سوزن می  
شود و تو عاجزی از نوشتن .  
شما هم به این عکس نگاه کنید  
و بو بکشید . پلکتان خیس شد  
و بوی سیب آمد ؟ زیارتان قبول  
کرلایی ها ...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: أين زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملایس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة، بيد قائده وسام  
التنصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
master's service arrived.  
They all sent Salawat.  
With the hands of his





  
 بنیاد معارف و نشر آثار شهید سید قاسم سلیمانی  
 SOLEIMANY . IR

وقت را می گویند طلاست .  
 انسان بازنده ی بزرگ است  
 اگر این رودخانه ی طلا را خرج  
 چیزی کند که جز رضای خدا  
 و برای خدا چیزی در آن لحاظ  
 شده باشد. مجلسی است گویا،  
 دیداری گندهای چیزی... آینده  
 حلقه‌اش کرده ... بیچه شیرها دور  
 شیربزرگ قبیله حلقه زده‌اند  
 و آداب و سلوک مقاومت می  
 آموزند. تو گویی پدربزرگی میان  
 نوه‌هایش ... همینقدر صمیمی  
 ... همینقدر باشکوه و دیرپاب...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
 بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
 قالوا فی المنزل: این زیك  
 العسکری؟ اذهب تعال بملاطس  
 عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
 وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
 جميعهم صلاة. بید قائده وسام  
 النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
 he has a card.» He did  
 not know what had  
 happened. They said in  
 the house, «Where is  
 your military uniform?»  
 Go come in military  
 clothes ... he accepted.  
 He left and when his  
 masters service arrived.





  
 بنیاد مطهر و شرفزار شهید سید قاسم سلیمانی  
 SOLEIMANY.IR

آدمهای بزرگ کمبودها را بهانه نمی کنند . حتما دفتر و منشی و راننده نمی خواهند که بتوانند کار کنند . برای امضا کردن نامه ها و راه انداختن کار مردم میز سرزائویشان کافی است . توی این عکس اتاق فرماندهی یک سردار بزرگ مقاومت است کف کابین یک هلی کوپتر ...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث. قالوا فی المنزل: این زیك العسکری؟ اذهب تعال بملابس عسکریة ... قبل. غادر وعندما وصلت خدمة سیده. أرسلوا جميعهم صلاة. بید قائده وسام النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir, he has a card.» He did not know what had happened. They said in the house, «Where is your military uniform?» Go come in military clothes ... he accepted. He left and when his masters service arrived. They all sent Salawat. With the hands of his leader, the medal of victory was sitting on his





عاشق قاسم  
بنیاد مظهر و شرف و شهید شهید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

بچه های گردان لشکر ۴۱ ثارالله  
عاشقش بودند . حرف که می  
زد برایش رگ می گذاشتند .  
هرکدامشان که این روزها مویی  
سپید کرده اند را که سراغ  
بگیری تا بگویی حاج قاسم  
چانه شان می لرزد و گوشه  
پلکشان خیس می شود.

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: أين زیک  
العسکری؟ اذهب تعال بملایس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة، بيد قائده وسام  
النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
masters service arrived.  
They all sent Salawat.  
With the hands of his  
leader, the medal of  
victory was sitting on his  
chest.





سَاحَةُ قَا  
بنیاد معنوی و شرعی شهید سید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

نگین فیروزه ای ... در میدانی به  
نام انقلاب ... همه آمده بودیم  
تا پشت دروازه های بهشت  
بدرقه ات کنیم . ما دره های  
براده ای بودیم که مغناطیس  
روح ما را اینگونه گرد تو جمع  
کرد. علمی که روی دوش تو بود  
و میرفت که بیافتد را نگذاشتیم  
با خاک آشنا شود . خون داغ  
تو زمهریر دیمه را کرده بود  
تیرماه. تو می رفتی و ما دلیمان  
خرمایران بود ... همانقدر  
داغ همانقدر جوشان ... می  
همه آمده بودیم با پیکرت  
خداحافظی کنیم ...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملابس  
عسکریه ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة. بید قائده وسام  
النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his





سُلَیْمَانِی  
بنیاد معارف و نشر آثار شهید سید سید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

می نویسم شام آخر داوینچی  
پاک می کنم . می نویسم  
مسیح در میان حواریون پاک  
می کنم ... تو خودت بودی ...  
با مختصاتی فردی خودت ... ما  
بیچاره ها سر انگشت را باید با  
آب اقیانوسها خیس کنیم و همه  
تاریخ را ورق بزنیم تا یکی مثل  
تو پیدا کنیم ... از وقتی که رفتی  
دنیا جای تلخی شده . بالهائیت  
را باز کن پنهانمان بده ... باران  
اندوه است که میبارد . چتر  
آغوش نیست ... فاما الیتیم  
فلانتقهر...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملايس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة. بيد قائده وسام  
النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
masters service arrived.





سُلَیْمَانِی  
بنیاد مطهر و شرف‌آرا شهید سید سید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY.IR

مثل موسی علیه السلام با این تفاوت که به نیل زنده‌ای که تو خود عنان نیل به کف داری . ساده و بی تکلف چونان چوپانان عزیز کرده ی خدا ... چونان محمد و موسی و عیسی صلوات الله علیهم ... در میان خلقی ... بریال امواج نیلی که ناخدای آبی به راه افتاده ای ... با همین نگاه و صلابت با همین چشمها به مصاف با فرعون رفته ای ... در این عکس اسرائیل تنها نامی بر کاغذ پاره ای بی سرنوشت است که امواج به بازی اش گرفته اند.

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث. قالوا فی المنزل: این زیك العسکری؟ اذهب تعال بملاطس عسکریة ... قبل. غادر وعندما وصلت خدمة سیده. أرسلوا جميعهم صلاة. بید قائده وسام النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir, he has a card.» He did not know what had happened. They said in the house, «Where is your military uniform?» Go come in military clothes ... he accepted. He left and when his masters service arrived.





سَلَوَاتِ  
بنیاد مظلومین و شرفداران شهید  
سوپر تاسم سالیما  
SOLEIMANY . IR

خاصیت خورشید همین است  
. آرام و تابنده و گرم می تابد و  
نور می پاشد و ستاره ها دورش  
حلقه زده اند و در جنب و  
جوشند . ستاره ها همه چیزشان  
را از خورشید دارند.

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملابس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة. بید قائده وسام  
التنصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
master's service arrived.  
They all sent Salawat.  
With the hands of his  
leader, the medal of  
victory was sitting on his  
chest.





سید علی خامنه‌ای  
بنیاد مطهر و نشر آثار شهید  
سید محمد تقی  
SOLEIMANY . IR

تب و تاب جلسه که فروکش کرد . دوتایی تنها شدند ، به سید گفت : عکاس خبر کن یک عکس دونه بگیری . سید می گوید تعجب کردم . همیشه از اهالی دوربین فراری بود و دلش نمی خواست توی دیدشان باشد. از طرفی توی پروتکل های پذیرایی و تشریفات ما هم بخشی تحت عنوان عکس یادگاری نداشتیم . فردا شبش که از بغداد خبرها رسید متوجه شد چرا اصرار داشته عکس بگیرند.

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث. قالوا فی المنزل: این زیك العسکری؟ اذهب تعال بملايس عسکریة ... قبل. غادر وعندما وصلت خدمة سیده. أرسلوا جميعهم صلاة. بيد قائده وسام النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir, he has a card.» He did not know what had happened. They said in the house, «Where is your military uniform?» Go come in military clothes ... he accepted. He left and when his masters service arrived.





سَلَامَتِ قَا  
بنیاد معنوی و شرعی شهید شهید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

روی لوله ی تیربار نشسته و  
دستها را آنقدر خونسرد و بی  
خیال زیر بغل زده که انگار  
ساحل انزلی است ... با تصویر  
پس زمینه ای از آسمان ...  
عکاس شاید نفهمیده چکار  
کرده است ... انسان روزی  
اسلحه را زیر پا خواهد گذاشت  
و به افق های دوردست نگاه  
خواهد کرد و لیختند خواهد زد.  
روزی انسان به آسمان خواهد  
رسید...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملایس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة، بيد قائده وسام  
التنصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»  
Go come in military  
clothes ... he accepted.  
He left and when his  
masters service arrived.  
They all sent Salawat.  
With the hands of his





عَاشِقِ قَا  
بنیاد مظهر و شرف و شهید سید قاسم سلیمانی  
SOLEIMANY . IR

عشق چه صحنه‌ها که  
خلق نمی کند . یوسف و  
یعقوب؟ رستم و سهراب؟  
ستارخان و باقرخان؟ شمس  
و مولانا ؟ همه اینها هست  
و هیچکدامشان نیست .  
لبهایی که ذکر خدا و اهل بیت  
رسالتشان بوده ، غنچه شده‌اند  
و آرام نشسته اند بر پیشانی  
چین خورده ای که شیها را یا  
برخاک تربت مقتدایشان حسین  
بوده و یا تکیه داده برضریح  
یکی از نجیب زادگان الهی ،  
چکاچک بوسه را بشنو ... دو  
پهلوان دو یل در آغوش هم  
... و احیرتا خلق را تماشا کن که  
دهان وا کرده اند به تحسین و  
حسرت ...

قالوا ، «تعال یا سیدی ، لدیه  
بطاقة.» لم یکن یعرف ما حدث.  
قالوا فی المنزل: این زیك  
العسکری؟ اذهب تعال بملابس  
عسکریة ... قبل. غادر وعندما  
وصلت خدمة سیده. أرسلوا  
جميعهم صلاة، بید قائده وسام  
النصر یجلس علی صدره.

They said, «Come, sir,  
he has a card.» He did  
not know what had  
happened. They said in  
the house, «Where is  
your military uniform?»